

فصل نامه علمی پژوهش نامه تاریخ اسلام
سال دهم، شماره سی و نهم، پاییز ۱۳۹۹
مقاله پژوهشی، صفحات ۳۳-۵۰

سازگار اقتداریابی امویان در صدر اسلام با تأکید بر نقش دهاه اربعه

سید علیرضا واسعی^۱

زینب امیدی^۲

محمود سید^۳

چکیده

تحول خلافت اسلامی به سلطنت اموی در فاصله زمانی نسبتاً کوتاهی پس از رحلت پیامبر خدا ﷺ رخ داد. این تحول منشأ پرسش‌ها و تأملات بسیاری شد، به ویژه آن که سردمداری این تحول را کسانی بر عهده داشتند که در سال‌های آغازین نبوت و تکون حاکمیت اسلامی، علم رهبری ستیز و مبارزه با آن را به دوش می‌کشیدند. گرچه در این اقتداریابی از سنت ریشه‌دار قبیله‌گرایی و نقش خاندان‌های کنشگر عشیره محور نمی‌توان چشم پوشید، اما آنچه بیش از همه اذهان پژوهشیان را به خود معطوف می‌دارد، نقش همگرایانه شخصیت‌هایی است که در زمان جاهلی به عنوان داهیان عرب شناخته شده بودند. مقاله حاضر در رویکردی فرانگرانه به نقش قهرمانان در تاریخ، با این فرضیه که دهاه اربعه، به ویژه شخصیت محوری معاویه در بازتولید نظام سیاسی عرب نقش برجسته داشت، به این پرسش کانونی پاسخ می‌دهد که چرا جامعه اسلامی به سرعت به سوی نظام سیاسی پیشااسلامی کشیده و تسلیم حاکمیتی شد که در مقیاس ارزش‌های اسلامی چندان موجه نمی‌نمود؟

کلیدواژه‌ها: اقتداریابی، امویان، تحول خلافت، دهاه عرب، معاویه.

۱. دانشیار گروه هنر و تمدن اسلامی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (نویسنده مسئول).

a.vasei@isca.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی. zeynabomidi6060@gmail.com

۳. استادیار گروه تاریخ و باستان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

Mahmood.seyed@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۶/۱۰ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۹/۲۶

درآمد

نوع زیست سیاسی عربان جزیره العرب، به حکم موقعیت جغرافیایی و وضع طبیعی حاکم بر آن، با دیگر کشورهای شناخته زمانش تفاوت بنیادین داشت. اساساً چیزی به نام نظام سیاسی متمرکز در جزیره العرب شکل نگرفته بود. آنچه ملاک نظم سیاسی آن دیار به حساب می‌آمد، حفظ الگوی خانواده بزرگ/ قبیله به هر قیمتی بود و هر چه در تعارض با آن قرار می‌گرفت، از نظر عرب می‌بایست مورد انکار و طرد قرار گیرد. به بیان دیگر تمدن انسانی در آن دیار هیچ جایگاه قابل دفاعی نداشت. ظهور پیامبر ﷺ و ایجاد امتی اسلامی، افزون بر ایجاد جامعه نوین، اساس نظامی سیاسی را پایه‌گذاری کرد که در آن سنت‌های کهن و تجارب اندوخته عربی به خدمت آن درآمدند که خلافت اسلامی - با همه نقد و انتقادهایی که در خود دارد - محصول آن است. این دستاورد بزرگ در کمتر از نیم قرن پس از رحلت بنیان‌گذار اسلام، مسیر دیگری پیدا کرد و بار دیگر الگوهای پیشین عرب وارد حیات مسلمانان شدند و خلافت جای خود را به سلطنتی داد که در نگاه معیاری مسلمانان به شدت مذمت می‌شد. کسانی عهده‌دار آن سلطنت شدند که در بادی امر، از وجاهت دینی بالایی برخوردار نبودند.

امویان قبل از اسلام از جمله عناصر مهم و تأثیرگذار در تحولات سیاسی - اجتماعی بودند که تحت همان مؤلفه‌های سیادت دوره جاهلی، از قدرت یا جایگاه چشمگیری برخوردار بودند. با ظهور اسلام که بیش از همه ساختار سروری و بزرگی را در هم فرو ریخته بود، آنان طلایه‌داری مبارزه با اسلام را بر عهده گرفته و با همه توان و همت خویش کوشیدند تا موقعیت خود را حفظ کنند و تنها زمانی تسلیم حاکمیت اسلامی شدند که هیچ راهی برای بقای خویش، جز همراهی با آن نیافتند. آنان همیشه در پی آن بودند تا به هر طریق ممکن، سروری پیشین خود را بازابند؛ اما ورود معیارهای جدید به عرصه اندیشه عرب مسلمان و پیدایی ارزش‌ها، برای مدتی، برآمدن چنین آرزویی را محقق نمی‌ساخت و تحقق آن نیازمند زمان بیشتری بود. در این میان آنچه توانست تسهیل‌کننده بازایی اقتدار پیشین امویان باشد، حضور معاویه اموی به عنوان یکی از

شخصیت‌های زیرک عرب و استمداد و به کارگیری سه زیرک/ داهی دیگر است. تردیدی نیست که وی در این معادله از مؤلفه‌ها و عناصر سنت‌های جاهلیت عرب به ویژه از عنصر نژاد و عصبیت بهره‌های زیادی برده بود. آنچه در این مقاله بر آن تأکید می‌شود، نقش و کارکرد شخصیت به مثابه قهرمان است که در تاریخ، تأثیرگذاری داشته است.

معاویه با به کارگیری مغیره بن شعبه، عمرو بن عاص و زیادبن ابیه (سمیه) که در تاریخ عرب به عنوان داهیان (ابن حبیب بغدادی، ۱۸۴) یا داهیان اربعه (ذهبی، ۱۲۳/۴) شناخته شده‌اند، توانست نظام سیاسی جدیدی را در افکند که با آن چه دیانت اسلامی بر مبنای آن پیش آمده بود، حداقل همسویی را داشت، بی آن که تنش و چالشی را جامعه اسلامی برانگیزد و از آن بالاتر همراهی بزرگان و نامداران اسلامی را به سوی خود بکشاند. این تغییر آشکار، بیش از هر چیز ریشه در شخصیت معاویه و همراهانش داشت که از نظر فلسفه تاریخ، از آنان به نام قهرمان یا اقلیت آفرینش‌گر یاد می‌شود. برخی از فیلسوفان تاریخ، همه تحولات سیاسی اجتماعی را برآمده از نقش آنان دانسته (هوک، ۱۰) و بر پایه آن تبیین می‌کنند، هر چند نقد و نقض‌های زیادی هم بر آن ایده وارد شده است (ادواردز، ۱۶۳-۱۷۷). این مقاله البته بر آن نیست که همه آنچه در خصوص نقش قهرمانان گفته شده را به دیده قبول بنگرد، ولی نمی‌تواند به عنوان یکی از علت‌های اصلی از کنار آن گذر کند.

پیشینه پژوهش

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته، اثری مستقل در این حوزه نوشته نشده است. با این همه می‌توان به پایان نامه «نقش مغیره در تاریخ تحولات صدر اسلام» به قلم ناصر مفید بجنوردی (۱۳۹۱ش) و مقاله «نقش زیاد بن عبید در تکمیل تشکیلات اداری امویان» نوشته هانیه بیک و دیگران (۱۳۸۹ش) اشاره کرد. وجه تمایز تحقیق پیش‌رو با تحقیقات انجام شده، آن است که در این تحقیقات عموماً سیر تحول تاریخی زندگانی شخصیت‌ها و برخی اقدامات آنان مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در حالی که

نوشتار پیش روی تلاش دارد با تکیه بر نظریه قهرمان در تاریخ، ضمن بررسی نقش «دهاه اربعه» در کنار یکدیگر، خدمت آنان را به دولت اموی مورد پژوهش قرار دهد.

رقابت بنی‌امیه با بنی‌هاشم

برخی منابع به گونه‌ای برجسته، از رقابت دو تیره در دوره جاهلی سخن گفته‌اند. امیه جد امویان به هاشم بن عبد مناف، جد اعلای پیامبر ﷺ که به سبب کارهای شایسته‌اش، منزلت اجتماعی فوق العاده‌ای یافته بود، حسادت می‌ورزید، از این رو در این راستا کارهای بی‌ثمیری انجام داد. سرانجام این رقابت و نزاع، با داوری کاهنی از قبیله خزاعه به نفع هاشم پایان یافت و امیه به مدت ده سال طبق شرط از پیش تعیین شده به شام تبعید شد (ابن سعد، ۶۲/۱). برخی محققان این گزارش را به افسانه تشبیه و آن را انکار کرده و عدم نقل آن از سوی مورخانی چون یعقوبی، ابن هشام و مسعودی را دلیلی بر جعلی بودن آن دانسته‌اند. مشابه چنین گزارشی درباره حرب فرزند امیه نیز وجود دارد. بنا به گزارشی، وی به مقام و موقعیت عبدالمطلب بن هاشم رشک می‌برد که سرانجام همانند پدرش در داوری محکوم شد (بلاذری، ۸۰/۱). در نزاع‌های درون خاندانی بنی عبد مناف، نوفل بن عبد مناف و فرزندانش در کنار بنی امیه و در مقابل بنی هاشم قرار داشتند چنان که بنی مطلب نیز با بنی هاشم متحد بودند (ابن حبیب، ۱۶). به رغم این درگیری‌ها، گاه پیوندهایی نیز بین بنی امیه و بنی هاشم برقرار می‌شد، چنان که ابولهب عموی پیامبر ﷺ با ام جمیل (حمالة الحطب)، خواهر ابوسفیان و نیز زینب دختر پیامبر ﷺ، با ابوالعاص بن ربیع عینی ازدواج کرده بودند (ابن سعد، ۴۱/۸).

این نگاه فردی گرایی بنی امیه در قبال دعوت رسول خدا ﷺ نیز خود را نشان داد. در مکه ظهور پیامبری از بنی هاشم بیش از همه، رشک دو تیره تأثیرگذار قریش یعنی بنی امیه و بنی مخزوم را برانگیخت. زیرا آنان نیز بعثت پیامبر ﷺ را سبب برتری موقعیت بنی هاشم بر قبایل خود ارزیابی کرده و اسلام را از دریچه تنگ رقابت‌های قبیله‌ای و در جهت کسب امتیازهای کلان مادی و قدرت سیاسی

می‌نگریستند. از این‌رو امویان بر مبنای عصبیت قبیله‌گی و از سر حسادت و رقابت، به رهبری ابوسفیان، مواضع سختی در برابر رسول خدا ﷺ اتخاذ کردند؛ به گونه‌ای که ردپای سران بنی امیه را در بیشتر اقدامات قریش بر ضد رسول خدا ﷺ می‌توان یافت. بنی امیه از هر راهی برای مهار یا انحراف دعوت اسلامی استفاده کردند. مذاکره با ابوطالب برای بازداشتن رسول الله از دعوت به اسلام، همراهی با قریش در محاصره بنی هاشم و مسلمانان در شعب ابی طالب، ممانعت از طواف مسلمانان و طراحی توطئه قتل پیامبر ﷺ در دارالندوه، از جمله دشمنی‌های قریش و امویان با رسول خدا ﷺ و اسلام در مکه است. ابوسفیان، عقبه بن ابی معیط، ابو اُحیحه، مروان و پدرش حکم بن ابی العاص و نیز ام‌جمیل خواهر ابوسفیان و همسر ابولهب (یعقوبی، ۷۸/۲)، دشمنان سرسخت پیامبر ﷺ، از بنی امیه هستند. به نقلی رسول خدا ﷺ آنان را دشمن‌ترین مردم نسبت به بنی هاشم معرفی کرد (حاکم نیشابوری، ۴/ ۴۸۷). البته به‌رغم این دشمنی‌ها، تعداد انگشت شماری از امویان مسلمان شده و برای حفظ ایمان خود، به حبشه هجرت کرده بودند. خالد بن سعید بن عاص از سابقین در اسلام و از کاتبان پیامبر ﷺ و برادرش عمرو، عثمان بن عفان و ام‌حبیبه دختر ابوسفیان از آن جمله‌اند (ابن سعد، ۷۵/۴).

سران شاخص اموی در دوره مدنی نیز در تمام توطئه‌ها و اقدامات سیاسی نظامی برضد رسول خدا ﷺ میدان‌دار بودند؛ چنان‌که در پی بسته شدن پیمان عقبه دوم سال ۱۳ بعثت میان پیامبر ﷺ با گروهی از یثربیان و فراهم شدن زمینه هجرت رسول خدا ﷺ به آن شهر، سران اموی به مصادره دارایی برخی از مهاجران هم‌پیمان خود از جمله بنو جحش، مبادرت کردند (ازرقی، ۲/ ۲۴۵). در این میان، ابوسفیان رئیس بنی امیه نیز، طی نام‌هایی مردم یثرب را به سبب پناه دادن رسول خدا ﷺ نکوهش می‌کرد. او از این پس جز در نبرد بدر، در تمام توطئه‌ها و اقدامات نظامی - سیاسی بر ضد پیامبر ﷺ، رهبری و فرماندهی قریش را برعهده داشت.

در غزوه بدر که در غیاب ابوسفیان رخ داد، شمار قابل توجهی از بنی امیه و هم

پیمانانشان حضور داشتند. از کشته شدگان بنی امیه در این نبرد می‌توان به حنظله بن ابی سفیان، عقبه بن ابی معیط، عاص و عبیده پسران سعید بن عاص اموی اشاره کرد. همچنین از ایشان، هفت و یا دوازده تن، از جمله عمرو فرزند ابوسفیان اسیر شدند (ابن عساکر، ۱۲۹/۶). به دلیل این که در قتل آنان امام علی علیه السلام و حمزه نقش عمده‌ای داشتند، این نبرد دشمنی آنان با بنی هاشم را افزایش داد و به دشمنی این دو تیره قریشی چهره خونین داد و روابطشان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را وارد مرحله‌ای جدید کرد. با توجه به اینکه در بدر، بزرگانی از قبیله قریش کشته شدند فضای مناسبی در اختیار ابوسفیان قرار گرفت تا افزون بر رهبری بنی امیه، از نفوذ خود در رهبری قریش بهره گیرد (ابن خلدون، ۳/۳). به ویژه آنکه نقش فرماندهی سپاه (قیادت) به او به ارث رسیده بود. از این رو وی در جنگ‌های بزرگی چون احد و احزاب سپاه قریش را فرماندهی کرد. در غزوه احد، یکی از امویان مدعی به شهادت رساندن حمزه سیدالشهدا بود و معاویه بن مغیره بن ابی العاص اموی نیز جسد حمزه را مثله کرده بود. ابوسفیان همچنین طرح ترور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال چهارم هجرت را در دستور کار خود قرار داد ولی از آن طرفی نیست. پیمان‌شکنی قریش پس از صلح حدیبیه در سال ششم و تلاش‌های بی‌ثمر ابوسفیان، از جمله مسافرتش به مدینه جهت تجدید آن، سبب فتح مکه در سال هشتم شد. در پی آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشت فراوانی نسبت به بنی امیه و دیگر قریشیان نشان داد و با فرمان عفو عمومی، آنان را «طلاق» (آزاد شدگان) خواند (ابن سعد، ۱۰۳/۲). پس از گذشت ۲۱ سال از بعثت، آنان مسلمان شده و آن حضرت را در غزوات حنین و طائف که پس از فتح مکه انجام شد همراهی کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از غنائم حنین به چند تن از سرشناسان اموی مانند ابوسفیان و پسرانش یزید و معاویه سهمی بخشید تا دل‌هایشان را به اسلام متمایل سازد. از این رو آنان جزو «مؤلفه قلوبهم» قرار گرفتند (کلبی، ۴۸۸/۲). نیز به هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چند تن از امویان مانند عتاب بن اسید، خالد بن سعید و برادرانش ابان و عمرو و ابوسفیان از کارگزاران آن حضرت بودند (یعقوبی، ۱۲۲/۲).



در پی رحلت پیامبر ﷺ و با شکل‌گیری سقیفه، زمینه برای بازگشت به فرهنگ جاهلی مهیا شد و دوباره تعصب قبیله‌ای که با تلاش‌های آن حضرت، مهار شده بود، جان گرفت و روح خود را در سقیفه نمایان ساخته و درهای فتنه را به روی مسلمانان گشود. در حقیقت اصول حاکم بر خلافت که موجب حضور عناصری از بنی امیه در عرصه سیاسی شد، علل و اسباب حضور امویان در سطح بالای جامعه را فراهم آورد. جریان سقیفه در واقع، تبلور غلبه خلق و خو و رقابت جاهلی و قبیله‌ای عرب بر ارزش‌های اسلامی بود. مرور گفتگوی گردانندگان سقیفه به خوبی نمایانگر آن است که ارزش‌های قبیله‌ای و جاهلی که در زمان رسول خدا ﷺ مثل آتشی زیر خاکستر باقی مانده بود، با رحلت آن حضرت، به خوبی مجال ظهور و بروز یافت. برخی از قریشیان و گروهی از انصار، درحالی که پیکر مطهر پیامبر ﷺ بر زمین و علی علیه السلام مشغول تجهیز آن بود، به رقابت سیاسی پرداختند. گردانندگان سقیفه در رقابت برای کسب قدرت، از ملاک‌های ارزشی سخن به میان نیاورده، بلکه بیشتر، بر گروه‌بندی جناحی و قبیله‌ای مهاجر و انصار تأکید ورزیدند و بحث «امیر منا و امیر منکم» (یعقوبی، ۱۲۳/۲) مطرح شد. سرانجام ابوبکر با معیارهای قبیله‌ای به خلافت رسید. در صورتی که با وجود نص صریح رسول خدا ﷺ درباره جانشینی امام علی علیه السلام، نوبت به انتخاب خلیفه با ملاک‌های دیگر نمی‌رسید. از این‌رو آنچه در سقیفه روی داد، نخستین انحراف در اسلام است که نتیجه آن در دراز مدت، روی کار آمدن بنی امیه بود.

در بین خلفای سه گانه، به نظر می‌رسد که عثمان بیشترین تکیه را بر مناسبات خاندانی داشته است چرا که شاخصه اصلی سیاست عثمان به تأیید اکثریت مورخان، قوم‌مداری بود. خلافت او بهترین شانس برای امویان بود، چرا که با اتکای به آن، بنی امیه را از انزوای سیاسی ناشی از عملکردشان در برابر پیامبر ﷺ و برخورد با اسلام خارج کرد. با انتخاب عثمان برای خلافت، افرادی از بنی امیه قدرت یافتند و زمینه احیای عصبیت قومی و انتقام‌جویی پدید آمد. گویا خلیفه دوم نیز از تمایلات قبیله‌ای عثمان در هراس بود؛ اما عثمان برخلاف شرط عمر در شورا، نزدیکان اموی خود را بر

مناطق حساس و ثروتمند خلافت چون مصر و عراق به کار گمارد (ابن شبه، ۱۰۹۵/۳). جرج جرداق در تعبیری کوتاه و رسا می‌گوید: «در زمان عثمان، بنی امیه هم کلید بیت المال را در دست گرفتند و هم شمشیر سلطان را» (جرداق، ۵۱/۱). امویان انتخاب انحصاری کارگزاران عثمان از خویشاوندان را، نه تنها موفقیت شخصی عثمان، بلکه پیروزی تمام طایفه خویش دانستند.

امویان و بازگشت به سنت جاهلی

براساس نظریه ابن خلدون هر گروه و قومی که قصد براندازی حکومت یا امپراتوری را داشته باشند چاره‌ای جز حرکت در جهت ایجاد عصبیت قومی مقتدر و یک اتحاد مستحکم و ماندگار بر پایه اصالت نژادی، قومی، مذهبی و یا پیوندهای قبیله‌ای ندارند (ابن خلدون، ۲۴۹/۱). یادآوری این نکته ضروری است که تشکیل و ایجاد چنین عصبیتی کار یک سال و دو سال نیست بلکه سال‌های سال زمان و تلاش می‌خواهد تا چنین عصبیتی محقق شود. عصبیتی که در زمان معاویه بن ابی سفیان به نقطه اوج خود رسید، عوامل بسیاری ریشه‌های آن را در سال‌ها قبل آبیاری کرده بود تا در سال ۳۷ هجری به درخت تناوری تبدیل شد. لذا ابتدا زمینه‌های این عصبیت بررسی خواهد شد، آنگاه مشخص خواهد شد که معاویه بعد از کشته شدن عثمان، چگونه از این زمینه‌ها بهره‌برداری کرد و عصبیت واحدی را در برابر علی علیه السلام به وجود آورد. در ادامه به یک سری عواملی که زمینه‌ها و مقدمات عصبیت‌های چهارگانه را در منطقه شام به وجود آورده است، می‌پردازیم.

معاویه بن ابی سفیان را می‌توان به تعبیر ابن خلدون جزو خاندان‌های پرنفوذ شبه جزیره و قهرمانان قبل از اسلام - به ویژه از منظر امویان - به شمار آورد زیرا قریش از جمله شریف‌ترین قبایل و پدران معاویه در شمار مشاهیر و بزرگان قریش بودند. به عنوان نمونه بعد از حادثه سقیفه بنی ساعده ابوبکر متوجه تحرکات نهانی ابوسفیان شد و بر سر او فریاد کشید، ابوقحافه پدر ابوبکر، در آن اطراف بود و وقتی صدای صیحه پسر خود را شنید، به او گفت: خجالت نمیکشی بر سر ابوسفیان فریاد می‌زنی؟ در



حالی که او در دوران جاهلیت، سید و سرور قریش بود... بین که چگونه از حد خودت، پا فراتر نهاده‌ای (مسعودی، ۳۱۴/۲).

بنابراین نسب، عامل اصلی پیوندهای فردی و اجتماعی اعضای قبیله بود و در نظام قبایلی و با رویکرد هم‌گرایانه، باعث انسجام افراد قبیله می‌شد. اعراب به سبب عصیت و انسجام درونی قبیله‌گی و غلبه بر بیگانگان به انساب و تبار خود توجه خاصی نشان داده و تبار خود را در قالب شعر، رجز و روایات شفاهی به فرزندان خود منتقل می‌کردند. از همین منظر می‌توان کارکردهای مختلفی برای نسب در دوره جاهلی و در دوره بازتولید اندیشه‌های جاهلی در عصر اسلامی برشمرد که یکی از آنها کسب اقتدار بود. در جامعه جاهلی، قدرت قبایل خاصی مانند قریش منشأ اصلی تفاخر، اقتدار و نفوذ اجتماعی‌شان شده بود؛ اما یک رکن این اقتدار را حسب «مفاخر آبا و اجداد و خود شخص»، نسب ریشه‌دارشان تشکیل می‌داد. در مجموع می‌توان گفت نسب، یکی از سه ضلع هم‌گرایی اعراب در جاهلیت بود. در ادامه به برخی از مهم‌ترین شاخصه‌های بنی امیه از تیره قریش می‌پردازیم.

بنی امیه به سبب سکونت در مرکز مکه و اطراف کعبه از قریش بطائح (قریشیان مرکز) به شمار می‌آمدند (مسعودی، ۳۲/۲). آنان در عصر جاهلی از موقعیت اجتماعی و اقتصادی قابل توجهی برخوردار بوده و از توانگران و تاجران قریش بودند. جد اعلای آنان عبدشمس، عامل پیمان تجاری قریش با حبشه و عراق بود. از این‌رو بنی امیه از اصحاب ایلاف به شمار می‌روند (ابن سعد، ۶۱/۱). ابوسفیان (صخر) پسر حرب نیز در آستانه ظهور اسلام به عنوان رئیس کاروان‌های تجاری قریش با شام دادوستد داشت (ارزقی، ۱۱۵/۱). از میان مناصب به ارث رسیده از قصی بن کلاب (جد چهارم پیامبر ﷺ)، حرب منصب قیادت فرماندهی قریش را برعهده داشت، چنان که قبل از او در اختیار جدش عبدشمس بود. از این‌رو در نبرد فجار، حرب فرمانده سپاه قریش و پس از او ابوسفیان عهده‌دار این منصب بود. افزون بر این، حرب و ابوسفیان از داوران قریش شمرده شده‌اند (ابن خلدون، ۲/۳).

بنی امیه در عصر جاهلی، گاه زیر لوای بنی عبد مناف که از زیر مجموعه‌های آن بودند با برخی تیره‌های قریش رقابت و نزاع داشتند (علی، ۵۸/۴). درباره درگیری‌ها و تفاخرهای بی دلیل و بی سرانجام بنی امیه با دیگر تیره‌های قریش، می توان از درگیری آنان با بنی زهره، بنی عدی، بنی مخزوم و بنی سهم یاد کرد (بلاذری، ۲۷۲/۱).

بنی امیه و بنی مخزوم، بعثت پیامبر ﷺ را سبب برتری موقعیت بنی هاشم بر قبایل خود ارزیابی کرده و اسلام را از دریچه تنگ رقابت‌های قبیله‌ای و در جهت کسب امتیازهای کلان مادی و قدرت سیاسی می‌نگریستند. از این رو امویان بر مبنای عصبیت قبیله‌ای و از سر حسادت و رقابت، به رهبری ابوسفیان، مواضع سختی در برابر رسول خدا ﷺ اتخاذ کردند؛ به گونه‌ای که ردپای سران بنی امیه را در بیشتر اقدامات قریش بر ضد رسول خدا ﷺ می‌توان یافت.

زمینه‌سازی برای قدرت‌گیری

طلحه و زبیر که در آشوب مدینه و قتل خلیفه تلاش بسیاری کرده بودند و قبل از آن، در شمار فرماندهان و قهرمانان جنگی و از اصحاب نزدیک پیامبر ﷺ و جزو شورای شش نفری عمر بودند، امید داشتند که سهمی از حکومت علی علیه السلام داشته باشند، ولی این انتظار برآورده نشد و محرومیت آنان فرصتی بود تا معاویه برای پیش برد هدف خود بهره ببرد. لذا بدون فوت وقت، نامه‌ای به زبیر نوشت و شعله‌های خلافت را در دلش روشن ساخت. معاویه به او نوشت: من برای تو از مردم شام بیعت گرفتم (صفوت، ۳۲۴/۱). در منابع تاریخی نامه دیگری نیز نقل شده که ابتدا به برخی فضایل و کمالات گذشته زبیر اشاره و سپس تلقین می‌کند که زبیر می‌تواند از ریخته شدن خون‌های ناحق مسلمین جلوگیری کند و امت اسلامی را از پراکندگی و هلاکت به ساحل عزت و اتحاد رهنمون سازد (همان، ۳۳۹/۱).

معاویه در راستای فرصت‌سازی برای طلحه می‌نویسد: من از جانب خودم پایه‌های امارت تو را تحکیم کردم و البته زبیر بر تو فضیلتی ندارد. در عین حال هر کدام از شما دو نفر کنار رود، دیگری امام است (ابن ابی الحدید، ۲۳۵/۱۰). طلحه و زبیر اگر چه

حرص ولایت بصره و کوفه داشتند ولی قدرت، جرأت و شهادت مخالفت و مقابله با امام علیه السلام را نداشتند به ویژه آن که با حضرت بیعت کرده بودند. ولی نامه‌های سیاسی معاویه آن هم با پشتوانه بیعت اهل شام، آتش حرص و طمع آن دو را شعله‌ور ساخت و ترس آنان را از امام علیه السلام کمرنگ و بر جرأتشان افزود. لذا از امام علیه السلام اجازه گرفتند و به جانب مکه حرکت کردند.

از جانب معاویه با چند تن از سران بنی امیه مانند یعلی بن امیه، مروان بن حکم، عبدالله بن عامر و ولید بن عقبه مکاتبه شد. این نامه‌های تحریک آمیز زنگ تهدید و خطر را در گوش بنی امیه به صدا درآورد و حمیت جاهلی و احساسات ریاست طلبی آنان را برانگیخت. در ضلع دیگر این مثلث، عایشه قرار داشت. کسی که در زمان عثمان چندین مرتبه فتوای قتل خلیفه را صادر کرده بود (ابن ابی الحدید، ۲۱۵/۶). بدین گونه اولین مثلث در برابر حکومت امام علیه السلام تشکیل شد. در یک ضلع آن، کسانی همانند طلحه و زبیر با تحریک معاویه، در ضلع دیگر آن کارگزاران معزول عثمان و بنی امیه باز هم با تحریک معاویه و در ضلع سوم آن عایشه قرار داشت.

جنگ جمل با مقدمات و مؤخراتش قریب به یک سال طول کشید و معاویه از این فرصت طلایی برای تشکیل عصیبت بهره‌های بسیار برد:

۱- عصیبت قومی: انتخاب امام علیه السلام از جانب مردم مدینه بر چند گروه سنگین آمد. در این میان سایه این انتخاب بر بنی امیه بیش از دیگران سنگینی می‌کرد. زیرا تمام مناصب مهم و سرنوشت‌ساز حکومت عثمان در دستان بنی امیه قرار داشت. معاویه که با فرمانداران، قضات و کلیدداران بیت المال کاملاً آشنائی داشت و با زیر و بم روحیات شخصی و سوابق و نقاط ضعف و نقاط قوت آنان آشنا بود، برای اتحاد و یکپارچگی و برانگیختن آنان اقدام کرد. قصد او این بود که تمام بنی امیه را علیه حکومت امام علیه السلام بشوراند و تحریک کند. در راستای همین هدف نامه‌هایی به افراد بانفوذ و صاحب منصب بنی امیه نوشت. طبری به طور مجمل می‌نویسد: معاویه خبر کشته شدن عثمان را به گروه‌هایی خبر داد و از هر سو مردم به سوی او شتافتند (طبری، ۵۶۱/۳).

در برخی از این نامه‌ها به صراحت و در برخی تلویحاً آمده است که اگر موقعیت و جایگاه علی علیه السلام تثبیت شود و پایه‌های حکومت وی استحکام یابد، تمام سران بنی امیه علاوه بر دوری از مقام و منصب‌شان باید پای میز محاکمه حاضر شوند و پاسخ‌گوی کردار و رفتار چندین ساله خود درباره مردم و بیت المال باشند. معاویه می‌دانست که اگر علی علیه السلام بر آنان مسلط شود درون آنها را بیرون می‌اندازد و نزد خاص و عام رسوایشان می‌کند و مردم به حقیقت آنان پی می‌برند. در نتیجه پشتوانه مردمی که در طول سالیان با حيله و نیرنگ در بین قبایل مختلف برای خود دست و پا کرده بودند، یکباره فرو می‌ریخت. حال برای جلوگیری از این فروپاشی اساسی چه ابزاری دارند؟ کشته شدن عثمان تنها برگ برنده آنان بود، زیرا اولاً عثمان خلیفه مسلمین و از تاجران و سرمایه‌داران عرب و از سران بنی امیه بوده‌است (ابن عبدالبر، ۶۳/۱)؛ ثانیاً به صورت فجیع و دلخراشی به قتل رسیده بود، در حالی که روزه‌دار و در حال قرائت قرآن بود (همان، ۶۴)؛ ثالثاً بر تمام بنی امیه حق احیاء و زندگی داشت. زیرا، زمین خاکی، بهشت موعود آنان شده بود، با این اوصاف تک تک افراد بنی امیه خود را وامدار او می‌دانسته و داشته‌های خود را مرهون خدمات او می‌پنداشتند. به همین جهت تمام این سران با زیر مجموعه‌های خود برای مبارزه با حکومت امام علیه السلام به یاری معاویه به پا خاستند و وعده‌های بی حد و حصر معاویه در کنار وعیده‌های او در جلب و جذب بیشتر آنان افزود. به این ترتیب، عصبیت قومی بنی امیه شکل گرفت. اما این عصبیت به قدری نبود که بنی‌امیه بتوانند به سبب آن در برابر امام علیه السلام مقاومت کنند و معاویه بهتر از همه بر این نکته آگاهی داشت چه او قدرت و رهبری جنگی حضرت را در جنگ‌های صدر اسلام به رأی العین مشاهده کرده بود. این بود که دست یاری و استمداد به سوی همفکران خود در قریش و قبایل دیگر دراز کرد. در اولین اقدام به توصیه برادرش عتبۀ بن ابی سفیان رسماً از عمرو عاص دعوت کرد و بدون اینکه حقیقت قضایا را مطرح کند به او نوشت که قضایای طلحه و زبیر به تو رسیده است. من از هر نوع تصمیمی خودداری کرده‌ام تا نظر تو را دریابم، هر چه زودتر خود را برسان تا در این موضوع به

تبادل نظر بپردازیم (منقری، ۳۴).

هنگامی که امام علی^{علیه السلام} از این نامه اطلاع یافت، به عمروعاص نوشت: معاویه باطل و نادان است. کمک به او تباهی توست (دینوری، ۲۳۹). اما علاقه عمرو به دنیا و حکومت مصر او را به جانب معاویه سوق داد و خودش در شعری به این نکته اشاره کرده است (منقری، ۳۶).

۲ و ۳- **عصیت حلف و ولاء:** عصیت بر پایه حلف و ولاء آن بود که قبیله قیام کننده با دیگر قبایل پیمان ببندد تا براساس منافع مشترک با هم متحد شوند. تلاش‌های عمروعاص و دیگر دهاء عرب در اقتداریابی معاویه در این راستا قابل تبیین است.

اضلاع سه‌گانه در اقتدارگرایی معاویه

نگاهی به رویدادهای دوره حکومت معاویه، موانع و مشکلات بسیاری را در راه استقرار حکومت بنی امیه نشان می‌دهد که از حیث تنوع و تعدد بسیار خطرناک و پیچیده بود. کینه‌های خونین در میان مردم، دشمنی‌های عقیدتی و سیاسی خوارج و شیعیان و رقابت و حسادت بر سر قدرت بین سردمداران، از جمله مشکلاتی بود که معاویه را وادار می‌داشت تا برای هر کار چاره‌ای بیندیشد و برای هر کس نقشی مناسب تعیین نماید.

علاوه بر خود وی که در حيله و دسیسه معروف بود و از آن بی هیچ قید و شرط شرعی و اخلاقی استفاده می‌کرد، از سه شخصیت دیگر که به آنان سه ضلع مثلث شامی گفته‌اند، بهره‌های فراوان برد. این سه نفر زیاد بن ابیه، عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه بودند که هر چند با تفاوت‌هایی، اساسی‌ترین نقش را در استقرار و استمرار حکومت معاویه ایفا کردند. عمر و عاص دیرینه‌تر، زیاد بن ابیه خشن‌تر و مغیره زیرکانه‌تر، در برداشتن مانع یا نمودن راهی، معاویه را در مسیر هدف‌های سلطه جویانه‌اش یاری کردند.

۱- **عمروعاص:** معاویه پس از نبرد صفین به قول خود وفا کرد و وی را به حاکمیت مصر برگزید. وی تا زمان مرگش در سال ۴۲ در این مقام باقی بود و پس از آن نیز

پسرش عبدالله مدتی حاکم مصر شد. منابع تاریخی بر ما روشن می‌سازد که همیشه رابطه بین معاویه و عمرو مثبت نبوده‌است و آن دو سعی داشتند در فرصت مناسب از شر دیگری خلاص شوند. از جمله آورده‌اند که در نبرد صفین عمرو عاص سعی داشت تا معاویه را به جنگ تن به تن با امام علی علیه السلام فرا خواند تا در صورت کشته شدن معاویه، قدرت بیشتری برای خود فراهم کرده و از اوضاع پیش آمده به سود خویش استفاده کند اما معاویه زیرک‌تر از آن بود که فریب وی را بخورد (منقری، ۲۷۵). نتیجه آنکه وی با استفاده از سنجش شرایط و با در نظر گرفتن تمامی جوانب سعی داشت تا به اهداف خود جامه عمل بپوشد و برای این منظور از هر فرصتی استفاده می‌کرد.

۲- **زیاد بن ابیه:** کوفه و بصره توانایی آن را داشتند تا با استفاده از بافت جمعیتی که مخالف حکومت بنی امیه بودند، شورش‌ها و ناآرامی‌هایی را ایجاد کنند اما زیاد توانست تا امنیت بی‌سابقه‌ای را در این دو شهر به وجود آورد. از آنجایی که زیاد یکی از ده‌ها اربعه به شمار می‌رفت و از دور اندیشی سیاسی خاصی برخوردار بود و نیز از آن جهت که توان سرکوب شورش‌ها را با به کارگیری همه ابزارها داشت، توانست در پیاده کردن نقشه‌های معاویه موفق باشد و به عنوان یکی از ارکان تثبیت کننده دولت تازه تأسیس بنی امیه ایفای نقش کند. وی در سال ۵۰ هجری حاکم شهر کوفه شد. این شهر قبل از او در دست مغیره بود. وی توانست در سرکوب شیعیان موفق‌تر از مغیره عمل کند. او با به کارگیری انواع روش‌ها و با استفاده از تطمیع و تهدید، افرادی را که گرایش‌های دنیوی داشتند، به سوی خود جذب می‌کرد. زیاد توانست بسیاری از رؤسای قبایل را با خود همراه کند. وی با سرکوب اعتراضات افرادی مانند حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی سبب شد تا مخالفت‌ها علیه حکومت بنی امیه در آن دوران کاهش یابد.

۳- **مغیره:** مغیره که همراهی و همکاری با معاویه را پیش از آنکه حکومت را به دست گیرد آغاز کرده بود، با تکیه بر مسند امارت کوفه آرزوی معوق خود را محقق یافت و این از یک سو پاداشی برای هواداری او از معاویه بود و از سوی دیگر، زمینه‌ای

مناسب برای معاویه بود تا هم شهر پر آشوب کوفه را که پایگاه هواداران بنی هاشم بود، به تدبیر مغیره آرام کند و هم در تحکیم پایه‌های سیادت از اندیشه‌ها و روش‌های او بهره‌برداری نماید. مغیره در این موضع، نه تنها در حوزه امارت خود، جریان‌های فرهنگی و سیاسی را در جهت منافع معاویه و همسو با سیاست‌های شام هدایت کرد، بلکه به دو اقدام بزرگ در سطح قومی و مذهبی نیز دست زد: نخست در استلحاق نسب زیاد بن ابیه به ابوسفیان کوشید (طبری، ۱۷۷/۵؛ یعقوبی، ۱۷۷/۵) و او را به پذیرش برادری نامشروع معاویه راضی کرد و سپس علاوه بر پیشنهاد ولایتعهدی یزید، زمینه تبلیغ و تثبیت آن را نیز فراهم ساخت (ابن اثیر، ۲۴۹/۳؛ طبری، ۳۰۱/۵).

نتیجه

سازکار اقتدارپایی در جزیره العرب قبل از اسلام نشان می‌دهد که نظام پیرسالاری که بر اساس آن حاکمیت و اقتدار به مسن‌ترین فرد می‌رسد، مهمترین وجه قدرت‌گیری فرد در جزیره العرب محسوب می‌شد. در پیرسالاری، خاندان تابع پیر/قهرمان خود بود و با تبعیت اعضای خاندان از حاکم قبیله، سیادت او مشروعیت یافته و اقتدار سیاسی به دست می‌آمد. با فراگیری اسلام در شبه جزیره، بسیاری از این سنت‌ها تغییر کرد. در جزیره العرب قبل از اسلام، امویان که نمود بیشتری نسبت به دیگر قبایل داشتند، منافع آنان با گسترش اسلام ضربه شدیدی دید. از این رو، آنان مخالفت خود با پیامبر ﷺ و بنی هاشم را در راستای منازعات قبیلگی خود تفسیر کردند. بررسی نقش دهه اربعه با تأکید بر نقش خاستگاه قبیلگی آنان در تاریخ اسلام نشان می‌دهد، آنان با توجه به نقشی که سران قبایل آنان در برابر اسلام داشتند، موضع‌گیری کرده و متأثر از اندیشه آنان بودند. این افراد در برابر اسلام ایستادند و از هر گونه همراهی با پیامبر ﷺ خودداری کردند و حتی یکی از آنان به عنوان فرستاده قریش به حبشه رفت تا مسلمانان را برگرداند. آنان زمانی به اسلام گرایش پیدا کردند که شاهد قدرت‌گیری بیش از پیش اسلام بودند و منافع خود را در همراهی با اسلام می‌دیدند. دهه اربعه برای رسیدن به اهداف خود از هر ابزاری استفاده کرده و اخلاق را قربانی سیاست

می‌کردند. آنان نوعی سیاست ماکیاولیستی به وجود آوردند به گونه‌ای که معاویه بر روی عصبیت قبیله‌گی و عناصر تأکید می‌کرد. در این راستا زیاد بن ابیه، به‌رغم ننگ دانستن زنای مادر خود با ابوسفیان، در نهایت خود را فرزند ابوسفیان و برادر معاویه می‌خواند تا از این موضوع به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند و همین سیاست سبب شد که همزمان حاکمیت بر کوفه و بصره را در اختیار داشته باشد. آنان با اقدامات خود سبب پیریزی و موروثی شدن سلطنت در خاندان بنی امیه شدند؛ به گونه‌ای که سه تن از آنان برنامه‌های خود را حول محور راهبردهای طراحی شده از سوی معاویه قرار دادند و همسو با اهداف وی اقدام کردند. نمونه‌هایی از توطئه علیه همدیگر در کارنامه سیاسی آنان وجود دارد با این همه، به علت آنکه قدرت معاویه بر اهداف آنها سایه انداخته بود، مصلحت خود را در همراهی و همکاری با ارباب خود دیدند.

منابع

- ابن ابی الحديد، عبد الحميد، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۳۸۶.
- ابن اثير، على بن ابى الكرم، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر، ۱۳۵۸ق.
- ابن حبيب بغدادى، محمد بن حبيب، المحبر، بيروت، مطبعة الدائرة، ۱۳۶۱ق.
- ابن خلدون، عبد الرحمن، تاريخ ابن خلدون، تحقيق خليل شحادة، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۸ق.
- ابن سعد، الطبقات الكبرى، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۴۱۰ق.
- ابن شهبه، عمر بن ابن شهبه النميرى، تاريخ مدينه المنوره، به كوشش فهميم محمود شلتوت، قم، دارالفكر، ۱۴۱۰ق.
- ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، تحقيق، بجاوى، بيروت، دار الجيل، ۱۴۱۲ق.
- ابن عساکر، على بن الحسن، تاريخ مدينه دمشق، به كوشش على شيرى، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۵ق.
- ادواردز، پل، فلسفه تاريخ، ترجمه بهزاد سالکى، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگى، ۱۳۷۵ش.
- ازرقى، محمد بن عبدالله، اخبار مکه و ما جاء فيها من الآثار، به كوشش رشدى الصالحف، مکه، مكتبه الثقافه، ۱۴۱۵ق.
- بلاذرى، احمد بن يحيى بن جابر، انساب الاشراف، بغداد، ۱۴۱۷ق.
- بيك، هانيه، عباسعلى تفضلى و مهدى جليلى، «نقش زياد بن عبيد در تكميل تشكيلات ادارى امويان»، نشریه تاريخ و فرهنگ «بهار و تابستان ۱۳۸۹»، شماره ۸۴.
- جرداق، جرج، الامام على صوت العدالة الانسانيه، بيروت، دار مكتبه الحياه، ۱۹۷۰م.
- حاکم نیشابورى، المستدرک على الصحيحين، به كوشش مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلميه، بى تا.
- دينورى، ابوحنيفه، الاخبار الطوال، بيروت، دار الاحياء العربيه، ۱۹۶۰م.
- ذهبى، شمس الدين، تاريخ الاسلام، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت، دارالكتب العربى،

۱۴۰۷ق.

- صفوت، احمد زکی، جمهره رسائل العرب، بیروت، مکتبه العلمیه، بی تا.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- علی، جواد، الفصل فی التاریخ العرب قبل الاسلام، بغداد، جامعه بغداد، ۱۹۷۶م.
- کلبی، هشام بن محمد، جمهره النسب، به کوشش محمود فردوس العظم، دمشق، دار الیقظه العربیه، بی تا.
- مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، به کوشش دکتر مفید محمد قمیحه، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۶ق.
- مفید بجنوردی، ناصر، «مغیره بن شعبه و نقش او در تحولات سیاسی اجتماعی تاریخ صدراسلام»، استادان راهنما: علیرضا نجف زاده تربتی و سیدمحمد مرتضوی، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی شهید مطهری، ۱۳۹۱.
- منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، تحقیق و شرح محمد عبدالسلام محمد هارون، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۳۷۰ش.
- هوک، سیدنی، قهرمان در تاریخ، ترجمه ا. آزاده، تهران، نشرکتاب، ۱۳۵۰ش.
- یعقوبی، احمد بن یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۵ق.